معرفی اسلام شناسان غربی

ساموئل هانتینگتون - مهدی شوشتری

ساموئل هانتینگتون در سال 1927 میلادی در شهر نیویورک و در یک خانواده مهاجر انگلیسی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در این شهر طی کرد و مدارک لیسانس و فوق لیسانس خود را از دانشگاههای ییل و شیکاگو دریافت نمود. وی در سال 1951 نیز پس از دریافت مدرک دکترای علوم سیاسی از دانشگاه هاروارد، به تدریس در این دانشگاه پرداخت و برای مدتی نیز به ریاست دپارتمان های مختلف آن دانشگاه برگزیده شد. هانتینگتون از سال 1989، ریاست مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد را عهده دار است. هانتینگتون مسؤولیت های غیردولتی متعددی را برعهده داشته است که می توان به موارد زیر اشاره نمود:

1. ریاست مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد (1989 تاکنون)

2. استاد دانشگاه هاروارد (1951 تاکنون)

3. دستیار تحقیقات امور دفاعی در مؤسسه مطالعاتی بروکینگز (53-1952)

4. پژوهشگر شورای تحقیقات علوم اجتماعی آمریکا (57-1954)

5. دستیار مؤسسه مطالعات امور جنگ و صلح در دانشگاه کلمبیای نیویورک (1958)

6. هماهنگ کننده دفتر طرح و برنامه ریزی شورای امنیبت ملی آمریکا در دوره برژینسکی در کابینه کارتر (78-1977)

7. تحلیلگر امور دفاعی و استراتژیک در وزارت دفاع و وزارت امور خارجه (1985 تاکنون)

8. ریاست انجمن مطالعات علوم سیاسی آمریکا (87-1986)

9. بینانگذار و سردبیر مجله فارین پالیسی (77-1970) (1)

آثار

تحقیقات و آثار ساموئل هانتینگتون به طور کامل درباره مسائل آمریکا،بویژه ابعاد نظامی و استراتژیک آن، سیاست تطبیقی، امنیت ملی و روابط بین الملل است. ارائه رهنمودهای استراتژیک و اجرایی به دولتمردان آمریکا نیز از ویژگی های آثار اوست. (2) وی کمتر در خصوص مسائل اسلام سیاسی معاصر قلمفرسایی نموده است; اما نظریه معروف " برخورد تمدن ها"، وی را در زمره صاحبنظران این حوزه مطالعاتی قرار داده است.

از آثار وی در زمینه اسلام سیاسی معاصر می توان به موارد زیر اشاره نمود:

1. "برخورد تمدن ها"، فارین افرز ، سال 72، شماره 3، تابستان 1993.

[The clash of Civilization]

2. "ارتباط تمدن های اسلامی - کنفوسیوسی"، فصلنامه نیوپرسپکتیوز کوارترلی ، تابستان 1993.

[The Islamic-Confucian Connection]

3. "اگر تمدن نیست، پس چیست؟ برخورد تمدن ها، پارادایم تحلیل جهان نو"، فارین افزر، سال 72، شماره 3، تابستان 1993.

War World}[If Not Civilization, what? Paradigm of the Post-Cold

4. "تمدن ها باید یاد بگیرند که همزیستی نمایند" ، سنترپیس ، دانشگاه هاروارد، 1/8/1994.

[Civilizations Must Learn to Coexit]

نظرات

برای شناخت و تحلیل وضعیت جهان بعد از جنگ سرد، در غرب دو نظریه عمده ارائه شده است. نظریه نخست به پیروزی غرب در جنگ سرد معتقد است و «پایان تاریخ » و ختم تضادهای ایدئولوژیک و تفوق لیبرال دموکراسی غرب در سراسر کره خاکی را نوید می دهد. نظریه دوم روزهای شادمانی غرب را زودگذر می بیند و درباره خطر دشمنی موسوم، در قالب رویارویی و برخورد دو تمدن اسلام و غرب، هشدار می دهد.

هانتینگتون با نگارش مقاله خویش تحت عنوان «رویارویی تمدن ها»، سعی در تبیین و تحلیل روابط «غرب و سایرین » در جهان بعد از جنگ سرد دارد. «هانتینگتون در واقع خصومت مفروض تمدن اسلام و تمدن غرب را بهانه ای برای ارائه رهنمودهای استراتژیک خود قرار می دهد و سرانجام نیز غرب را به مقابله با آن دسته از کشورها و گروههایی دعوت می کند که در مسیر احیا و گسترش تمدن اسلامی قرار دارند. بنابراین «برخورد تمدن ها» بیشتر یک دستورالعمل استراتژیک است تا یک نظریه محض. هانتینگتون در کالبدشکافی موانع موجود در مسیر «رهبری جهانی آمریکا»، به طور ظریفی، آشتی ناپذیری جهان اسلام و غرب را یک اصل مسلم و بدیهی در روابط «اسلام » و «غرب » فرض کرده، می کوشد تا سیاست های توسعه طلبانه دولت های غربی را از فرهنگ غربی متمایز سازد; ولی در عین حال رفتار کشورهای مختلف اسلامی را عین تمدن اسلامی قلمداد کند.» (3)

براساس نظریه های هانتینگتون، بازیگران واقعی صحنه بین المللی، دیگر دولت ها نیستند; بلکه تمدن هایی هستند که براساس امپراتوری های مذهبی ادوار گذشته بنا شده اند. طی دوران جنگ سرد، در تجزیه و تحلیل های واقع بینانه امور بین المللی، این وابستگی های مذهبی عمیق و ریشه دار به کلی نادیده گرفته شده اند. هانتینگتون از اولین کسانی بود که استدلال کرد علت تمام خشونت های دوران جنگ سرد در جهان، ظهور قومیت گرایی نبوده، بلکه تضادهای مربوط به تمدن های دیرینه است. لذا سیاستگزاران آمریکایی نمی بایست از خشونت های توحش بار و مشکلات کشدار در چچن متعجب می شدند. این جنگ مطلقا مناقشه ای تجزیه طلبانه نیست، بلکه نبرد مرگ و زندگی مابین دو تمدن مسیحیت ارتدوکس و اسلام است. جنگ یوگسلاوی نیز نبرد میان تمدن های ارتدوکس، کاتولیک و اسلام بوده است. (4)

اولین نکته ای که هانتینگتون یادآور شده این است که اصل و اساسی که در واقع سازنده دید و عملکرد سیاسی در چند دهه گذشته بوده، یعنی نبرد ایدئولوژی، به پایان رسیده است. طبق نظر هانتینگتون، با از هم پاشیدن اتحادجماهیر شوروی در 90-1989، این وضع اکنون ازبین رفته است و به همین جهت، دیگر ایدئولوژی نمی تواند تعیین کننده نظام بین المللی باشد. نکته دوم مورد اشاره هانتینگتون، تضعیف دومین نیروی مهمی است که تعیین کننده تمام کشمکش های یکصد و پنجاه سال گذشته تاریخ بشر بوده و آن ناسیونالیزم است; البته ناسیونالیزمی که از انقلاب فرانسه برخاست و نه ناسیونالیزم به عنوان وطن پرستی که هزاران سال بین تمام ابنای بشر وجود داشته است. سومین نکته مورد نظر هانتینگتون این است که نوعی احیای جدید ملت گرایی وجود دارد که غیر از آن چیزی است که در قرن نوزدهم بوده است. این ناسیونالیزم جدید بشر در مقابل تمدن های بزرگ شکل گرفته که تاکنون حاکم بر تاریخ بوده و یکی از مهمترین عناصر آنان، فرهنگ و دین است. (5)

هانتینگتون تمدن های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می کند: تمدن های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن آفریقایی، به اعتقاد هانتینگتون تقابل تمدن ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری های عصرنو را شکل می دهد. خطوط گسل میان تمدن ها امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط، جرقه های ایجاد بحران و خونریزی اند. خصومت هزار و چهارصدساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب آبستن بروز حوادثی خونین می شود. در عصر نو صف آرایی های تازه بر محور تمدن ها شکل می گیرد و سرانجام نیز تمدن های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، رویاروی تمدن غرب قرار می گیرند. در واقع، درگیری های تمدنی، آخرین مرحله تکامل دیگری در جهان نو است. (6)

هانتینگتون عنوان می دارد: «تبلیغ ارزش های غربی به عنوان ارزش های جهان شمول، به تهییج واکنش هایی از نوع بنیادگرایی اسلامی کمک می کند که نقاط بسیاری از جوامع اسلامی را فرا گرفته است. عدم موفقیت ناسیونالیزم و سوسیالیزم عربی، زمینه جنبش «اسلامی کردن مجدد» در خاورمیانه را فراهم ساخته است.» (7) هانتینگتون توصیه می کند که غرب باید دامنه و قدرت نظامی کشورهای کنفوسیوسی - اسلامی رامحدود سازد; از اختلافات و درگیری های موجود بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی بهره برداری کند و گروههایی را که در درون تمدن های دیگر به ارزش ها و منافع غرب گرایش دارند، مورد پشتیبانی قرار دهد. (8)

پیش بینی های وی روی سه نظریه پایه گذاری شده است: نظریه اول این است که بین اسلام و غرب یک کشمکش پنهانی و مخفی همیشگی وجود دارد که ناشی از تفاوت بین ارزش ها می باشد. غرب فردگرایی، مساوات و آزادی مطلق را تبلیغ می کند که اینها با ارزش های اسلامی قابل انطباق نیستند. نظریه دوم این است که بین دنیای عرب و دنیای غرب، یک موقعیت غیرقابل اصلاح وجود دارد; یعنی اختلاف منابع باعث می شود که دنیای عرب سیاست ضدغربی را پیش بگیرد. نظریه سوم این است که محور جدیدی به نام محور اسلام و محور کنفوسیوس می باشد که همان محوری است که باید اسلام و غرب را در نقطه مقابل یکدیگر قرار دهد. (9)

پی نوشت ها:

1- مجتبی امیری وحید، نظریه برخورد تمدن ها، هانتینگتون و منتقدانش، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، 1375، صص 19-18.

2- همان، ص 19.

3- همان، صص 40-34.

4- "رویارویی تمدن ها" ، ترجمه سیمین موحد، مجله سروش ، سال نوزدهم، شماره 832، 30/1/76، صص 7-6 .

5- مجتبی امیری وحید، منبع پیشین، صص 124-122.

6- همان، صص 23-22.

7- همان، ص 84.

8- همان، صص 32-31.

9- لامان، "عوامل ارتباط بین اسلام و غرب"، دیدگاهها و تحلیلها، بولتن دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، سال دهم، شماره 103، مهر 1375، ص 38.